

کجاست این آقای شهردار؟

مهدی، شهردار ارومیه بود، یک شب باران شدید بارید. به طوری که سیل جاری شد. ایشان همان شب ترتیب اعزام گروه امداد را به منطقه سیل زده داد و خودش هم با آخرین گروه عازم منطقه شد. پا به پای دیگران در میان گل ولای کوچه که تا زیرزانو می رسید، به

کمک مردم سیل زده شتافت. در این بین، آقا مهدی متوجه پیرزنی شد که با شیون و فریاد، از مردم کمک می خواست. تمام اسباب و اثاثیه پیرزن در داخل زیرزمین خانه آب گرفته بود. آقا مهدی، بی درنگ به داخل زیرزمین و مشغول کمک به او شد. کم کم کارها رو به راه شد. پیرزن به مهدی که مرتب در حال فعالیت بود نزدیک شد و گفت: خدا عوضت بدهد مادر! خیربینی.

نمی دانم این شهردار فلان فلان شده کجاست تا شما را ببیند و یک کم از غیرت و شرف شما یاد بگیرید؟»
آقا مهدی خنده ای کرد و گفت: راست می گویی مادر! ای کاش یاد می گرفت.

